

نشریه ادب و زبان
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه شهید باهنر کرمان
سال ۱۸، شماره ۳۷، بهار و تابستان ۹۴

بررسی زمینه‌های تاریخی ورود زبان و ادب فارسی به قلمرو سلاجقه
روم (علمی - پژوهشی)*

دکتر جمشید روستا

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید باهنر کرمان

چکیده

در حدود سال ۵۴۷۰ ق، سرداری سلجوقی با نام سلیمان بن قُتلمُش، توانست با هجوم به قلمرو امپراطوری بیزانس، بخشی از قلمرو این امپراطوری را تصرف کند و دولتی جدید با نام سلاجقه روم را در بلاد روم (آناتولی) بنیان نهد. دولتی که پس از مرگ وی نیز تا سال ۵۷۰۸ ق، یعنی نزدیک به دو سده و نیم، دوام یافت. با تأملی در تاریخ این دولت می‌توان دریافت که اگرچه سلاجقه روم، سلسله‌ای تُرک‌زبان بوده‌اند، بسیاری از نمودهای فرهنگی و ادبی آنها از درون فرهنگ ایرانی و زبان شیرین فارسی، سرچشمه گرفته است. در همین راستا، پژوهش حاضر با کاربرد روش تحلیلی، بر آن است تا در گام نخست به معرفی دولت سلاجقه روم پرداخته و در دومین گام، زمینه‌های تاریخی حضور ادب و شعرای پارسی‌گو به قلمرو دو سلطان سلجوقی روم، یعنی سلطان قلیچ‌ارسلان دوم (از ۵۵۱ تا ۵۵۸ ق) و سلطان سلیمان شاه دوم (از ۵۵۸ تا ۵۶۰ ق) را مورد تبیین قرار دهد. از همین رو، پرسش اصلی این نوشتار، عبارت است از اینکه: سلاجقه روم، که بودند و زمینه‌های تاریخی ورود زبان و ادب فارسی به قلمرو آنان چگونه فراهم شد؟ نتیجه پژوهش، حاکی از آن است که همزمان با دوران حکومت سلطان قلیچ‌ارسلان دوم، اوضاع سیاسی قلمرو سلاجقه روم ثبات پیدا کرده است و از این زمان به بعد تثبیت اوضاع سیاسی قلمرو سلاجقه روم از یکسو

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۹۴/۲/۱۵

jamshidroosta@yahoo.com

* تاریخ ارسال مقاله: ۹۳/۷/۸

نشانی پست الکترونیک نویسنده:

و علاقه این سلطان به فرهنگ و ادب، از سوی دیگر، باعث گردید تا قلمرو و دربار وی محلی برای حضور شعرا و ادبا گردد. واژه‌های کلیدی: سلاجقه‌روم، زبان فارسی، سلطان قلیچ‌ارسلان دوم، سلطان سلیمان شاه دوم، نظامی گنجوی، محمدبن غازی ملطیوی، ظهیرالدین فریابی.

۱- مقدمه

اگرچه ترکمانان سلجوقی، خیلی زود تمامی ایران را تحت سیطره خود درآوردند، آشنا نبودن آنان با آداب و رسوم ایرانیان از یک سو و علاقه آنان به استفاده از نیروی کاردان ایرانی برای اداره امور مملکتی که تازه صاحب گردیده بودند، از دیگر سو، موجب گردید تا سلاطین سلجوقی از زمان نخستین سلطان خود، یعنی سلطان طغرل اول (۴۵۵-۴۳۳ ه.ق)، از وزرا و دبیران ایرانی، جهت رتق و فتق امور مملکتی استفاده نمایند. این حقیقتی بود که طغرل در بدو ورود به نیشابور به آن اعتراف کرد و چنین بیان داشت که «ما مردمان غریبیم و رسم‌های تازیگان ندانیم.» (بیهقی، ۱۳۸۱، ج ۳: ۸۸۵) بدین ترتیب، سلاطین سلجوقی بزرگ با انتخاب وزرای کاردان ایرانی، بر آن شدند تا ضمن استفاده از این وزیران برای اداره بهتر قلمرو تحت استیلای خود، از وجود آنان برای ارتقاء فرهنگ و تمدن این قلمرو نیز بهره‌برداری کنند زیرا وزیران ایرانی، به سنت‌های دیوانی آشنایی کامل داشتند. (کلوزنر، ۱۳۸۱: ۱۰)

سلاطین سلجوقی بزرگ و وزرای کاردان آنها، موقعیت بسیار مساعدی را برای ارتقاء فرهنگ و ادب ایرانی-اسلامی فراهم ساختند. توجه و عنایت آنان در حق شعرا، ادبا، فضلا و نویسندگان، موجب گردید تا آثار منثور و منظوم فراوانی در این دوره به رشته تحریر درآید. به قول نگارنده کتاب *راحه الصدور و آیه السرور*: «... و [به] برکت پرورش علما و علم دوستی و حرمت داشت سلاطین آل سلجوق بود که در روی زمین، خاصه ممالک عراقین و بلاد خراسان، علما خاستند و کتب فقه، تصنیف کردند و اخبار و احادیث، جمع کردند...» (راوندی، ۱۳۶۳: ۲۹) به علاوه، در عصر سلاجقه بزرگ، زبان و ادبیات فارسی نیز پیشرفت و توسعه فراوانی یافت و وجود تعداد بی‌شماری شاعر، ادیب و نویسنده فارسی زبان در دربار و قلمرو سلاطین سلجوقی، خود گواهی بر این مدعاست: «سلاجقه، چون به آداب و رسوم دربار ایرانی، آشنا شدند علی هذا نسبت به رواج زبان و ادب فارسی،

خدمات شایسته‌ای کردند و شاعران مشهور و فضیلائی نامی در دوران سلطنت آنها ظهور کردند و آثار گرانبهایی از خود به یادگار گذاشتند. وجود وزیران لایق و دانش پرور آنان نیز در ترویج زبان و ادب فارسی بی اثر نبود، چنان که نظام الملک، خود از فضیلائی نامی بود و از فضل و ادب، بهره کافی داشت و علما را به اکرام و اعزاز به حضور می‌پذیرفت و عمیدالملک کندری، گویندگان فارسی را تشویق می‌کرد...» (رضازاده شفق، ۱۳۵۲: ۱۰۶ و خسروشاهی، ۱۳۵۰: ۳-۲)

در نیمه دوم قرن پنجم هجری، دولت جدیدی با نام سلاجقه روم (آناتولی)، از دل دولت سلجوقیان بزرگ ایران بیرون آمد و با فتح نواحی مختلف آناتولی، اقتداری روزافزون یافت. اگرچه این دولت تازه تأسیس، خیلی زود راه استقلال را در پیش گرفته و به عنوان حکومتی مستقل، خود را از سیطره دولت سلجوقیان بزرگ ایران بیرون کشید جالب توجه آنکه سلاطین، وزرا و دولتمردان این حکومت نیز همواره فرهنگ ایرانی و زبان فارسی را ارج نهاده و مقدمات لازم جهت گسترش این فرهنگ و زبان را در سرزمین جدید (بلاد روم یا آناتولی) فراهم ساختند. در همین راستا، نوشتار حاضر با کاربرد روش تحلیلی، بر آن است تا ضمن معرفی دولت سلاجقه روم به مخاطبان، زمینه‌های تاریخی ورود زبان و ادب فارسی به قلمرو دو تن از سلاطین این دولت را مورد تبیین و واکاوی قرار دهد.

۱-۱- بیان مسئله

سلاجقه روم، دولتی است که با کمال تأسف، کمتر مورد مطالعه و تحقیق اندیشمندان و محققان ایران زمین قرار گرفته است و با اندک تأملی در تحقیقات فارسی مربوط به این سلسله، می‌توان به این مهم پی برد. اگر برخی از محققان نیز دشواری کار بر روی این دولت را بر خود هموار ساخته‌اند، بیشتر بر آن بوده‌اند تا روندی از تاریخ سیاسی این دولت را بیان کنند و گامی در راستای شناساندن آن به ایرانیان بردارند. این در حالی است که در تاریخ این دولت، به عناصر و نمودهایی برخورد می‌شود که محقق را متقاعد می‌سازد تا از حد و مرزهای یک شناسایی ساده و یا بیان صرف وقایع سیاسی، فراتر رفته و کار بر روی این نمودها را مورد توجه قرار دهد. یکی از این نمودهای اساسی، حضور ادبا، شعرا، منشیان و نایبان ایرانی در دربار سلاطین سلجوقی روم و به تبع آن، تعالی ادب و زبان فارسی در قلمرو

سلاطین این حکومت است. (فروزانی و روستا، ۱۳۸۹: ۱۰۶) این نمود ایرانی، تا حدی پررنگ و چشمگیر است که به هیچ روی نمی‌توان از آن غفلت ورزید و در باب آن، سخن به میان نیاورد. نوشتار حاضر، بر آن است تا جهت ثابت کردن میزان اهمیت موضوع و بیان این مسئله که ادبا و شعرای ایرانی و فارس‌زبان تا چه حد در دربار و قلمرو دولت سلجوقیان روم نقش داشته‌اند، وضعیت ادبی دربار و قلمرو دو تن از سلاطین سلجوقی روم را مورد واکاوی قرار دهد.

۱-۲- پیشینه تحقیق

بدون تردید، همان‌قدر که تاریخ، فرهنگ و ادب سلجوقیان بزرگ و منابع این سلسله، در ترکیه امروزی ناشناخته است، تاریخ، فرهنگ، ادب و منابع سلسله سلاجقه روم نیز برای محققان و اندیشمندان ایرانی، ناشناخته باقی مانده است. این در حالی است که طی سال‌های اخیر، هم در ترکیه و هم در برخی از کشورهای اروپایی، تاکنون پژوهش‌های مهمی در باب سلاجقه روم انتشار یافته است. محققانی تُرک، همچون محمد فؤاد کوپرولو، مکرمین خلیل-ینانچ، عثمان توران، و مستشرقانی همچون پُل ویتک، ادموند باسورث و کلود کاهن، از جمله تاریخ‌پژوهانی هستند که درباره سلاجقه روم، آثار ارزشمند و ماندگاری منتشر کرده‌اند. (رک: ارطغرل، ۱۳۸۴: ۴۰) اما آنچه با کمال تأسف از چشم تیزبین این محققان، دور مانده و یا بعضاً به عمد از آن روی برتافته‌اند، نمودهای ایرانی‌هویت بخش بر سلاجقه روم است. بدون تردید، تسلط بی‌چون و چرای زبان و ادب فارسی در دربار و قلمرو این سلسله، استیلای عرفان اصیل ایرانی در مرزهای این دولت و حضور پررنگ و غیرقابل انکار وزراء، ادبا، شعرا، مستوفیان، نایبان و سایر مقامات ایرانی در دربار و قلمرو سلاجقه روم، فقط برخی از این نمودهای اصیل و تأثیرگذار است.

۱-۳- ضرورت و اهمیت تحقیق

بی‌شک، ضرورت و اهمیت نوشتار حاضر، از آن روست که تبیین رشد و ترقی ادب و زبان فارسی در قلمرو سلاطین سلجوقی مذکور، دریچه‌ای کوچک بر میزان تأثیرگذاری فرهنگ ایرانی و زبان و ادب پارسی در قلمرو سلاجقه روم خواهد بود؛ تأثیری که تنها به دوره حاکمیت سلاجقه روم، منتهی نشده و همزمان با سلطنت سلاطین عثمانی بر آناتولی نیز ادامه یافته است. امید آنکه از طریق این دریچه، بتوان به دورنمای وسیع فرهنگ و تمدن

اصیل ایرانی بسط یافته در سرزمین آناطولی، نگرست و راهی به توصیف این گستره وسیع و بدیع یافت.

۱-۴- روش تحقیق

پژوهش حاضر بر اساس هدف، از نوع تحقیقات بنیادی و بر اساس ماهیت و روش، از نوع تحقیقات تحلیلی است. برای تأمین این منظور، داده‌ها و اطلاعات مورد نیاز، از میان منابع و پژوهش‌های صورت گرفته قبلی، استخراج گردیده و تا حصول نتایج علمی، مورد تجزیه و تحلیل کیفی قرار گرفته است. به عبارت بهتر، این نوشتار، به روش کتابخانه‌ای و با فیش‌برداری از نسخ خطی، منابع اصلی (به دو زبان فارسی و عربی) و نیز تحقیقات جدید، انجام پذیرفته است. در انتخاب این روش، آنچه بیش از همه اهمیت داشته، بهره‌برداری از نسخ خطی و منابع اصیل تاریخی و ادبی بوده و همه مطالب برگرفته از این آثار، براساس نوع موضوع و توالی زمانی، تنظیم گردیده است. لازم به ذکر است که به این ترتیب می‌توان صحت و سقم مطالب را بر اساس ترجیح به اسناد یا موثق بودن راوی، سنجید. در آخر نیز می‌توان با استفاده از قاعده ترجیح عقلی، به نقد نظرات مورخان و ادبا پرداخت، و ضمن ارائه نظرات خویش، به تحریر مطالب اقدام کرد.

۲- بحث

۲-۱- چگونگی شکل‌گیری دولت سلاجقه در آناطولی

همزمان با حکومت سلطان آلب ارسلان سلجوقی (از ۴۵۵ تا ۴۶۵ ه.ق)، حملاتی به سوی مناطق آناطولی که تحت استیلای بیزانس بود، صورت گرفت و شهرهایی همچون ملازگرد و طرابوزان، بارها مورد حمله قرار گرفتند: «آلب ارسلان، از بیم اتحاد احتمالی فاطمیان و دولت روم شرقی، بر آن شد تا پیش از پرداختن به کار فاطمیان، با تسخیر ارمنستان، خویشتن را از خطر رومیان مصون گرداند. بدین ترتیب، در زمان او، پیشروی به سوی غرب، با اسلوب و نقشه معینی که توسط خواجه نظام‌الملک و امراء سپاه، طرح‌ریزی می‌شد، ادامه یافت. پیشروی‌هایی که سرانجام، به نبرد ملازگرد (در سال ۴۶۳ ه.ق) انجامید.» (یوسفی حلوائی، ۱۳۸۱: ۳۳-۳۴)

در حقیقت، تاریخ تأسیس دولت سلجوقی در سرزمین آسیای صغیر، از همین زمان (از زمان نبرد ملازگرد) آغاز می‌شود. (مشکور، ۱۳۵۰: ۷۳-۷۲) در توضیح این مطلب، باید

گفت که همزمان با دوران سلطنت آلبارسلان سلجوقی، سرداری با نام «رومانوس دیوجانوس» (Romanos Diogenes) در روم شرقی، به امپراطوری رسید. وی به زودی، لباس رزم پوشیده و عازم نبرد با آلبارسلان گردید. (Page, 2008: 29. Fleet, 2009, v1: 356) سلطان سلجوقی به محض شنیدن خبر تهاجم رومانوس سپاهیان خویش را تجهیز نمود و بیان داشت: «من در راه خدا پیکار می‌کنم. اگر سعادت شهادت یافتم، به جای آنکه در چینه‌دان کرکسان مردارخوار زمین، گورم باشد در چینه‌دان پرندگان سبزرنگ آسمانی قرار می‌گیرم. اگر فیروز شوم، بسی نیک‌بخت خواهم بود و روزم از روز پیش، بهتر خواهد بود.» (بنداری، ۱۳۵۶: ۴۶) سرانجام نیز در ذی‌القعدة سال ۴۶۳ ه.ق / ۱۰۷۱ م. کار به جنگ کشید؛ جنگی که با شکست سخت رومیان و اسارت امپراطور آنان همراه شد و آغازی برای قدرت‌گیری هر چه بیشتر ترکمانان سلجوقی در آسیای صغیر بود. (همان: ۴۵-۴۹)

پس از جنگ ملازگرد، پیمان صلحی به مدت ۵۰ سال میان آلبارسلان و رومانوس دیوجانوس برقرار گردید و امپراطور روم، «تعهد کرد که معادل یک میلیون و نیم سکه طلا به آلبارسلان، غرامت جنگی بدهد و سالی ۳۶۰ هزار سکه طلا به عنوان خراج، به دولت ایران بپردازد و همه اسیران ایرانی و مسلمانان در کشور روم شرقی را آزاد کند. بر اثر این فتح و فیروزی، نواحی منازکرت و اورفه و منبیج و انطاکیه به دست سلجوقیان افتاد و ضمیمه کشور پهناور سلجوقی گردید.» (مشکور، ۱۳۵۰: ۷۷) اما چون امپراطور رومانوس، پس از بازگشت به روم، توسط خود رومیان، ناپینا شد و خیلی زود مُرد، آلبارسلان «به امر خود، دستور داد که در ممالک روم، توغل^۱ نمایند و هر مُلک و شهر که بگیرند، میسر و مفروز گردانند، او را باشد و احفاد و اعقاب او را غیر او، هیچ کس را در آن مدخلی و تصرفی نبود.» (ظهیرالدین نیشابوری، ۱۳۳۲: ۲۷)

به این ترتیب بود که از این زمان به بعد، حملات ترکمانان به آناتولی بیشتر و بیشتر شد و به زودی هر امیری، منطقه‌ای را تحت استیلای خود درآورد و حکومت‌هایی محلی و کوچک ایجاد شد اما بعد از فوت آلبارسلان در سال ۴۶۵ ه.ق و جانشینی پسرش ملکشاه، سلطان جدید، یکی از عموزاده‌های خویش، به نام سلیمان بن قُتلمُش را که فردی قدرت‌طلب بود، به سمت آسیای صغیر فرستاد تا بدین ترتیب، این سردار و شاهزاده سلجوقی هم به

اوضاع بلاد روم، سر و سامان دهد و هم از دربارِ ملک‌شاه، دور گردد: « ملک‌شاه در آغاز پادشاهی، به استصواب نظام‌الملک، امیر سلیمان را به حکومت دیار روم نصب کرد تا میان اُمرا، تسکین نایره مخالفت کند. [اگر تواند] اقلیمی در ممالک پادشاه، افزوده باشد و اگر گشته شود، خاری از پای دولت بیرون آمده...». (همان) سلیمان نیز پس از رفتن به بلاد روم، موفقیت‌های چشمگیری به دست آورد و سرانجام، توانست دولتی جدید، با نام سلاجقه روم را در حدود سال ۴۷۰ ه.ق بنیان نهد؛ دولتی که از این زمان تا نزدیک به دو سده و نیم بعد، پابرجا بود. (تالبوت رایس، ۱۳۸۹: ۴۹-۴۶ و مشکور، ۱۳۵۰: ۷۸)

۲-۲- چگونگی فراهم شدن مقدمات ورود زبان فارسی به قلمرو سلاجقه

روم

پس از تأسیس سلسله سلاجقه روم توسط سلیمان بن قُتلمُش در سال ۴۷۰ ه.ق، وی و سه نفر از فرزندان و نوادگانش، با نام‌های سلطان قلیچ‌ارسلان اول، سلطان ملک‌شاه (شاهنشاه) و سلطان مسعود اول، به ترتیب بر تخت سلطنت سلاجقه روم تکیه زدند تا اینکه سرانجام، در سال ۵۵۱ ه.ق، حکومت به سلطان قلیچ‌ارسلان دوم رسید: «سلطان مسعود را سه پسر [بود]؛ یکی خودرأی، دوم خانه‌آرای، سوم فرزند نامدار. پادشاهی به او داد [که] نام پدرش [قلیچ-ارسلان] را به او داده بود...» (ناشناس، ۱۳۶۹: ۳۸) به این ترتیب، پس از فوت سلطان مسعود، ولیعهد او، قلیچ‌ارسلان، بر تخت سلاجقه روم تکیه زد. با مطالعه منابع متقدم و همچنین تحقیقات جدید، می‌توان دریافت که وی بی‌شک، یکی از مقتدرترین سلاطین سلجوقی روم بوده است. قلیچ‌ارسلان در حالی بر تخت سلطنت نشست که اوضاع سلاجقه، بسیار آشفته بود و دشمنان بسیاری آن را احاطه کرده و منتظر فرصتی بودند تا قلمرو سلاجقه را میان خویش تقسیم کنند اما قلیچ‌ارسلان، با درایت کامل، توانست بر تمام مشکلات داخلی و تهاجمات خارجی فائق آید. وی نه تنها شورش‌های داخلی را سرکوب کرد بلکه توانست در سال ۵۷۲ ه.ق و در نبردی با نام "میریوکیفالون" (منطقه‌ای در جنوب شهر نیقیه، در ترکیه امروزی) دشمن دیرین سلاجقه روم، یعنی امپراتوری بیزانس را نیز به سختی شکست دهد (Cahen, 1968:104-105. Talbot . Magdalino, 1993: 98-100. Rice, 1997: 65)؛ شکستی که نه تنها امپراتوری بیزانس را تا مدت‌ها از صحنه رقابت،

عقب راند بلکه این فرصت را به سلطان پیروز سلجوقی داد که از این آرامش بدست آمد برای عمران و آبادانی سرزمین خود و رواج علم و ادب در آن استفاده نماید.

اگرچه اجداد و خویشاوندان سلطان قلیچ ارسلان دوم، از مدت ها قبل، نشان داده بودند که به فرهنگ و تمدن و رواج علم و ادب در قلمرو تحت فرمانروایی خود علاقه مند هستند و نمونه مشخص آن را می توان در سلاجقه بزرگ ایران دید، سال ها درگیری برای استقرار در سرزمین آناتولی، سلاطین سلجوقی پیش از وی را از پرداختن به این مهم بازداشته بود. در نیمه دوم قرن ششم ه.ق، سلطان قلیچ ارسلان دوم توانست دولتی مقتدر تشکیل دهد و از این زمان به بعد، تثبیت اوضاع سیاسی قلمرو سلاجقه روم از یکسو و علاقه این سلطان به امور عمرانی و رواج فرهنگ و ادب از دیگر سو، باعث گردید تا به دستور وی اماکنی فرهنگی و عام المنفعه در قلمرو دولت مذکور ساخته شود و بدین ترتیب، دربار و قلمرو وی، محلی برای حضور دانشمندان، شعرا و ادبا گردید. (هولت و دیگران، ۱۳۸۷، ج ۱: ۳۲۷)

بدین ترتیب، همزمان با سلطنت قلیچ ارسلان دوم و در سایه ثبات سیاسی پیش آمده، روند علمی و ادبی قلمرو سلاجقه روم نیز رشدی روزافزون داشت. این روند نه تنها قونیه، تخته‌گاه سلطان قلیچ ارسلان دوم، بلکه اکثر شهرهای منطقه آسیای صغیر را دربرمی گرفت. در شرح این مطلب، باید گفت که سلطان قلیچ ارسلان دوم، پس از شکست دشمنان و ایجاد ثبات در قلمرو تحت استیلای خود، تصمیم گرفت این قلمرو را میان یازده پسر خود تقسیم کند. به این ترتیب و به دستور سلطان، به هر کدام از فرزندان، ایالتی واگذار گردید. آزادی و استقلال عمل هر یک از این فرزندان در محروسه خود، به حدی بود که «... هیچ چیز به اندک و بسیار، از اعمال و معاملات دیار آنان به دیوان سلطنت پدرشان عاید نمی شد بلکه ایشان معاف و مسلم [بودند و همه چیز] از بیش و کم در حوزه تصرف و قبضه ملک خود داشتند. هر سال یکبار، به خدمت پدر آمدندی ... و با حصول مقصود، بازگشتندی...».

(ابن بی بی، بی تا: ۲۲) این استقلال عمل، سبب گردیده بود تا هر یک از فرزندان قلیچ ارسلان برای خود دربار و درگاهی تشکیل دهد و برای حکمرانی بهتر، مقدم بزرگان، اندیشمندان و به طور کلی اهل علم و ادب به دربار خود را گرامی دارد. از همین رو بود که: «... فضلاء آفاق و علماء عالم، روی بدیشان نهادندی و به اکرام و انعام و تیسیر بیشتر مطالب و مرام مراجعت نمودندی. علم در ایام ایشان، عالی و شعر شعر، عالی بود...»

(همان) به این ترتیب و با ورود ادبا، شعرا و سایر اهل علوم و حرف، نه تنها تحولی اساسی در اوضاع فرهنگی قلمرو هر یک از این شاهزادگان به وجود آمد بلکه بعضاً برخی از این شاهزادگان، خود به سرودن شعر فارسی پرداختند و یا با یادگیری رسم الخط فارسی، به خطاطی پرداختند و کتابت های نفیس از خود به یادگار گذاشتند. به قول ابن بی بی، هر یک از این شاهزادگان «... ورای ملکی و شهریاری، در فضل و بلاغت و حُسن خط و فرط براعت و اطلاع بر دقائق حقایق کتابت... فرید عهد خویش بود.» (همان) از آن جمله بود پسر ارشد سلطان قلیچ ارسلان با نام رکن الدین سلیمان شاه که بر شهر توقات و نواحی اطراف آن حکم می راند و علاوه بر گرامی داشت مقدم ادبا و فضلا، خود نیز طبع شعر داشت و اشعاری از وی باقی مانده است. مؤلف کتاب *الاورالعلائیه فی الامورالعلائیه*، از طبع شعر و حُسن خط این شاهزاده، سخن گفته و نمونه ای از ابیات وی را در کتاب خود آورده است: « از جمله نتایج طبع او، این دو بیتی است که در حق برادرش، قطب الدین ملک شاه، ملک قیصریه، به سبب معادات [و دشمنی] که با هم داشتند گفته است:

ای قطب، فلک وار از تو سر نکشم تا چون نقطت به دایره در نکشم
بر کوس کشیده باد کیمخت^۲ تنم گر پرچمت از کاسه سر بر نکشم.

(ابن بی بی، ۱۳۵۰: ۱۸)

یکی دیگر از فرزندان سلطان قلیچ ارسلان دوم، ملک ناصرالدین برکیارقشاه، حاکم نیکسار، بود. این ملک نیز علاوه بر داشتن طبع شعری و سرودن شعرهای زیبا، مقدم علما و بزرگان همزمان با خود را گرامی می داشت و آنان را مورد توجه و عنایت خویش قرار می داد. از جمله بزرگان و اندیشمندانی که مورد عنایت این شاهزاده عالم دوست قرار گرفت، شیخ شهاب الدین سهرودی بود. شیخ، به سبب بذل توجه و احترام این شاهزاده، کتابی با نام "پرتونامه" نوشت و به وی تقدیم داشت. مؤلف کتاب *الاورالعلائیه فی الامورالعلائیه*، از طبع شعری این شاهزاده یاد کرده و بر آن است که « ملک ناصرالدین برکیارق شاه که مُلک قیلوحصار و نیکسار را داشت، قصه حورزاد و پریزاد را در سلک نظم مطبوع و آبدار و مصنوع و گهربار کشید و آن عروس رعنا را از منصفه طبع سلیم و خاطر مستقیم، چون طاووس زیبا، بر ابصار نظارگیان جهان فضل و بلاغت در جلوه گری آورد...». (ابن بی بی، بی تا: ۲۳-۲۲) ابن بی بی، ۳۴ بیت از ابیات نخستین این کتاب را که در نعت خداوند و

حضرت رسول (ص) سروده شده است در کتاب *الاوامر العلائیه فی الامور العلائیه*، آورده است. در ذیل و جهت آگاهی از طبع شعری شاهزاده برکیارق شاه، چند بیت از این ابیات آورده شده است:

« تعالی الله خداوند مقدس	پدید آرنده سقف مقرنس...
خداوندا چو ما را آفریدی	وز آنها کافریدی، برگزیدی
گه عجز از کرم، فریاد ما رس	که لطفت جمله را فریادرس، بس
درود از ما روان بر جان مهتر	که از کون و مکان، او بود بهتر...
شده چشم و چراغ هر دو عالم	بر این در که طفیل اوست آدم
همایون ذات او مقصود کونین	گرفته عرش را در زیر نعلین...»

(همان: ۲۴-۲۳)

علاوه بر این، همزمان با حکومت سلطان قلیچ ارسلان دوم و در اثر ثباتی که وی در اوضاع سیاسی ایجاد کرد و امنیت اجتماعی را تضمین نمود، کم کم پای علما، شعرا و سایر بزرگان علم و ادب به دربار سلاجقه روم باز شد. به همت این اندیشمندان، چراغ دانش در سرزمین آناتولی روشن گردید و به زودی، به اقصی نقاط این سرزمین نورافشانی نمود. از جمله این اندیشمندان می توان افراد ذیل را نام برد: ۱- حُیث بن ابراهیم: شرف الدین ابوالفضل حیث (یا به قولی حسین) بن ابراهیم تفلیسی، نخستین حکیم و ادیب دربار سلطان قلیچ ارسلان دوم بود. زندگانی این حکیم بزرگ که به علت کثرت و تنوع آثار فارسی اش در طب، نجوم و لغت از اهمیت ویژه ای برخوردار است، در هاله ای از ابهام قرار گرفته و مطالب زیادی راجع به وی در منابع بیان نگردیده است. (ریاحی، بی تا: ۶۲۰ و نظری، ۱۳۷۹: ۳۰) حیث بن ابراهیم تفلیسی، در غربی ترین مرز فرهنگی ایران آن روز، یعنی در شهر تفلیس، متولد شد. اگرچه تاریخ دقیقی در مورد زمان تولد وی وجود ندارد، بر اساس سال هایی که تفلیسی در کتاب های خود به آنها اشاره کرده است، چنین برمی آید که وی در اواخر قرن ۵ه.ق متولد شده است. وی در شهر تفلیس، با زبان های فارسی، عربی، سریانی، رومی و یونانی آشنا شده و با پشتکار فراوان، به آموختن علومی مانند طب، نجوم، صرف و نحو و لغت پرداخت. به زودی، درگیری داخلی شهر تفلیس، وی را مجبور به ترک موطن خود ساخت. در توضیح این جریان باید گفت که «تفلیس از

همان اوایل گسترش اسلام، به تصرف مسلمانان درآمد و به تدریج، با اسلام آوردن گروهی از گرجیان و ورود گروه هایی از فاتحان مسلمان، فرهنگ اسلامی و ایرانی در آن سرزمین رواج یافت. از اوایل قرن ششم، گرجیان، قوت گرفتند و بر فاتحان شوریدند... در حوالی سال پانصد و چهارده، گرجیان به فرماندهی داود دوم و با همدستی قوم قبچاق و سایر غیرمسلمانان، قیام کردند...» (ریاحی، بی تا: ۶۲۱) اگرچه سلاطین و امرای دولت های مسلمان همجوار، تلاش نمودند تا این شهر را مجدداً تصرف نمایند و به قلمرو خود ملحق سازند، اقدامات آنان، آتش جنگ را شعله ور ساخت و وضعیت شهر را آشفته تر نمود. گرجیان، شهر تفلیس را محاصره کردند و تا سال ۵۱۵ ه.ق، این محاصره را ادامه دادند و سرانجام، شهر بدست آنان افتاد و در آتش زد و خورد، کاملاً سوخته و ویران شد. گرجیان به این ترتیب توانستند به فرمانروایی طولانی مدت امرای مسلمان بر تفلیس پایان دهند. (همان)

آشوب شهر تفلیس، باعث شد تا بسیاری از فراریان و آوارگان مسلمان، شهر را رها کنند و راهی دیگر مناطق اسلامی و از جمله شهر بغداد گردند. به نظر می رسد که حبیش بن ابراهیم نیز در همین سال یا سال قبل از آن، تفلیس را به قصد بغداد، ترک گفته باشد. وی در بغداد، مورد توجه و اکرام «نقیب النقباء شرف الدین علی بن طراد بن محمد زینی»، وزیر خلیفه المسترشد، قرار گرفت و در نزد وی مقامی والا یافت. حبیش تفلیسی، از این موقعیت پیش آمده و آرامش شهر بغداد استفاده کرد و کتابی با نام "تقویم الادویه" را به رشته تحریر درآورد. وی در این کتاب که در واقع نوعی فرهنگ دارویی است، نام تعداد زیادی از داروها و خواص آنها را به پنج زبان فارسی، عربی، سریانی، رومی و یونانی نوشته و آن را به سبب حمایت های بی دریغ شرف الدین وزیر، به وی تقدیم کرده است. (همان) مدت زمان اقامت حبیش بن ابراهیم در بغداد، مشخص نیست اما آنچه از میان نوشته هایش در کتاب های مختلف او می توان دریافت، این است که پس از مدت ها اقامت در شهر بغداد، بر آن شد تا به بلاد روم برود و مابقی حیات خود را در این سرزمین به سر آورد. با توجه به اینکه در این زمان سلطان قلیچ ارسلان دوم بر سرزمین روم حکم می راند و آوازه اقتدار، فرهنگ دوستی و ادب پروری وی در ممالک اسلام پیچیده بود، شاید حبیش بن ابراهیم بر آن بوده است تا بقیه عمر خود را در قلمرو این سلطان دانش پرور و

عالم نواز به سر آورد. برخی نیز برآند که: «سرانجام، تفلیسی در جستجوی بازاری که کالای قند پارسی در آن رواج داشته باشد، روی به دیار روم می‌نهد». (همان: ۶۲۲-۶۲۱)

سلطان قلیچ‌ارسلان، مقدم حیش را گرامی داشت و وی نیز تا آخر عمر در سرزمین سلاجقه روم، رحل اقامت افکند و آثار مختلفی را به رشته تحریر درآورد. از جمله این آثار می‌توان به کتاب‌هایی همچون: *کامل‌التعبیر، کفایه‌الطب، صحه‌الابدان، و جوامع‌البیان* در ترجمان قرآن، اشاره کرد. کتاب *کامل‌التعبیر* «قدیمی‌ترین اثری است که به زبان فارسی در آناتولی تألیف شده است. این کتاب، خواب‌نامه‌ای است که به تعبیر رؤیایها پرداخته و به ترتیب حروف الفبا تنظیم شده است... حیش بن ابراهیم، آن را برای [سلطان] قلیچ-ارسلان، پدر رکن‌الدین سلیمان شاه، تألیف کرده است...». (نظری، ۱۳۷۹: ۳۰) یکی دیگر از آثار فارسی حیش بن ابراهیم، کتابی با نام *کفایه‌الطب* (که در برخی منابع، بیان‌الطب نام گرفته) است. وی، این کتاب را به نام یکی از فرزندان سلطان قلیچ‌ارسلان دوم با نام قطب‌الدین ملک‌شاه، حاکم سیواس و آق‌سرا، تألیف نموده است. (ریاحی، بی تا: ۶۲۳)

۲- نظامی گنجوی: یکی از مشهورترین شاعران قرن ۶ه.ق، جمال‌الدین الیاس بن یوسف نظامی گنجوی است. از این شاعر گرانمایه، آثار بسیاری به یادگار مانده که یکی از این آثار گران سنگ، *مثنوی مخزن‌الاسرار* است. نظامی، این مثنوی بدیع و دلکش را در سال ۵۷۰ه.ق به نظم کشید و سپس آن را به فخرالدوله بهرامشاه، داماد سلطان قلیچ‌ارسلان دوم - که بر ارزنجان حکم می‌راند - تقدیم کرد: «ملک فخرالدین بهرامشاه، داماد سلطان و از احفاد اولاد منگوجک غازی بود [وی] ... به حسن سیرت و علو همت... فرید عالم و وحید بنی آدم و زبده پادشاهان و خلاصه خسروان گیتی بود... و در مدت پادشاهی او در ارزنجان، هیچ سوری و سوزی [= شادی و ماتمی] واقع نشدی که از خزانه و مطبخ او، آنجا برگ و نوایی نبودی یا خود تشریف حضور نفرمودی ... مبدع الکلام، خواجه امام نظامی گنجه، رحمه الله، در کتاب *مخزن‌الاسرار* را به نام بارگاه همایون او در سلک نظم چون در مکنون کشید و به خدمت حضرتش هدیه و تحفه فرستاد. پنج هزار دینار و پنج استر رهوار و پنج سر اسب با طوق و سر افسار ... و لباس های شریف فاخر... و ترصیع جواهر درباره او انعام فرمود...». (ابن بی بی، بی تا: ۷۲-۷۱)

نظامی نیز در کتاب مخزن الاسرار از فخرالدین بهرامشاه یاد کرده و اشعاری را در وصف وی سروده است:

«خضر سکندر منش چشمه رأی	قطب رصدبند مجسطی گشای
شاه فلک تاج سلیمان نگین	مفخر آفاق، ملک فخرالدین
نسبت داوودی او کرده چُست	بر شرفش نام سلیمان درست
یکدله شش طرف و هفت گاه	نقطه نُه دایره، بهرامشاه
سرور شاهان به تواناتری	نامور دهر به داناتری
خاص کن مُلک جهان بر عموم	هم مَلک آرمن و هم شاه روم
سلطنت اورنگ و خلافت سریر	روم ستاننده و ابخازگیر
عالم و عادل تر اهل وجود	محسن و مکرم تر ابنای جود»

(نظامی، بی تا: ۳۲-۳۰)

پس از مرگ سلطان قلیچ ارسلان دوم در سال ۵۸۸ ه.ق، مدتی کوتاه میان فرزندان وی برای دستیابی به تاج و تخت سلاجقه روم، چالش‌هایی سیاسی و نظامی ایجاد گردید. توضیح آنکه، چون قلیچ ارسلان را دوران جوانی به سر آمد و برف پیری بر سر نشست، «سلطان غیاث‌الدین کیخسرو را که کهنترین اولاد او بود و از عهد مهد و ایام فطام^۳ زمان طفولت تا اوان بلوغ، قَید^۴ سحر و نزیل نحر^۵ او بودی و از میان یازده برادر دیگر به ملازمت حضرت اختصاص آمده، حاضر فرمود و گفت: ...

تخت را چون تو، به نشینی نیست بر تو دیهیم را گزینی نیست».

(ابن بی بی، بی تا: ۱۴)

به این ترتیب، غیاث‌الدین، کیخسرو را به ولیعهدی خود انتخاب کرد اما پس از مرگ قلیچ ارسلان، سایر فرزندان وی با جانشینی کیخسرو مخالفت کردند و سرانجام، فرزند ارشد قلیچ ارسلان با نام سلطان سلیمان شاه دوم، بر تخت نشست. (همان: ۵۱-۳۹)

دوران سلطنت رکن‌الدین سلیمان شاه دوم از این زمان، یعنی از سال ۵۸۸-۸۹ ه.ق تا سال ۶۰۰ ه.ق، یعنی مدت زمانی بیش از یک دهه، به طول انجامید. (آقسرایبی، ۱۳۶۲: ۳۱) اگرچه راجع به نقش این سلطان و یا بزرگان دربار وی اعم از وزیر، پروانه، دبیر و ... در ساخت اماکن فرهنگی، سخنی در منابع مورد بررسی نیامده است و اصلی‌ترین مورخ

دوران سلجوقی روم، یعنی ابن بی بی، حتی نام یک وزیر، یک دبیر و یک منشی همزمان با این سلطان را نیز نیاورده است، آنچه در کتاب وی و سایر منابع دوران سلجوقی به کرات درباره رکن‌الدین سلیمان شاه دوم سلجوقی آمده است، ادب‌پروری، شاعرانوی و شعردوستی این سلطان سلجوقی است. پیش از این، بیان گردید که این سلطان نیز نه تنها مانند پدرش دوستدار شعر و شاعری بود و از اهل علم و ادب حمایت می نمود بلکه خود نیز طبع شاعری داشت و به زبان فارسی شعر می سرود. (ابن بی بی، بی تا: ۵۹)

همزمان با سلطنت رکن‌الدین سلیمان شاه دوم، برخی از شاعران فارسی‌گوی، به مدح این سلطان پرداخته و یا در دربار وی حضور داشته‌اند. از جمله شاعران بزرگ دوران سلطنت سلطان سلیمان شاه دوم، می‌توان افراد ذیل اشاره کرد: ۱- ظهیرالدین فاریابی: اگرچه چگونگی زندگی و آثار این سخن‌سرای بزرگ قرن ششم ه.ق، آن‌طور که باید مورد توجه و عنایت محققان و اندیشمندان ایرانی قرار نگرفته و هنوز بسیاری از زوایای زندگی وی در هاله‌ای از ابهام قرار گرفته است، اما با تأمل در دیوان وی می‌توان دریافت که این ظهیرالدین طاهر بن محمد، در نیمه نخست قرن ششم ه.ق و در ولایت فاریاب بلخ متولد شده است:

« چون من از فاریاب، مسکن خویش نزد این مرتفع جناب رسم»

(ظهیرالدین فاریابی، ۱۳۳۷: ۳۳۳)

وی بر طبق اشعاری که در دیوان خود آورده است، پس از فراگیری مقدمات علوم در موطن خود، راهی شهر نیشابور گردیده و در این شهر به تکمیل تحصیلات خود پرداخته است. به گفته خودش، پس از ۶ سال حضور در این شهر، به خوبی توانسته است در زمینه علوم مختلف ترقی یابد:

« مرا به مدت شش سال حرص علم و ادب به خاکدان نیشابور کرد زندانی

به هر هنر که کسی نام بُرد در عالم چنان شدم که ندانم به عهد خود

ثانی» (همان: ۲۲۶-۲۲۵)

ظهیرالدین فاریابی در نیشابور بود که آوازه اتابکان آذربایجان و شهرت اتابک محمد بن ایلدگز، معروف به جهان پهلوان، را شنید. از همین رو، نیشابور را ترک کرد و به امید راهیابی به دربار این اتابک قدرتمند راهی عراق عجم شد. در عراق عجم توانست به دربار

اتابک جهان پهلوان راه یابد و اشعاری را در وصف وی بسراید اما اقامت وی در عراق عجم نیز بیش از دو سال به طول نینجامید زیرا خطه سرسبز مازندران، این شاعر جویای نام را به سوی خود فراخواند:

« راست یک سال و نیم شد که مرا در عراق است حکم آبشخور
عزم آن کرده ام که برتابم سوی مازندران عنان سفر...»
(همان: ۱۳۰-۱۲۹)

به این ترتیب، وی با ترک عراق عجم، راهی مازندران و ثناگوی ملوک طبرستان شد. اقامت او در دیار مازندران به درازا کشید و مدت ۱۰ سال به طول انجامید. به سلطنت رسیدن قزل ارسلان، بار دیگر این شاعر خانه به دوش را به دیار آذربایجان کشاند. این سفر، آخرین سفر فاریابی و آذربایجان، آخرین مقصد وی بود. وی در این دیار، به مدت ۱۶ سال دیگر نیز حیات داشت و به مدح اتابکان آذربایجان پرداخت. ۲ سال نخست این ۱۶ سال، به مدح اتابک قزل ارسلان و ۱۴ سال باقی مانده، به مدح اتابک ابوبکر نصره الدین بن محمد بن ایلدگز گذشت. وی سرانجام، در سال ۵۹۸ در تبریز دار فانی را وداع گفت و مقبره او در محله سرخاب تبریز، در محلی که معروف به مقبره الشعراء است، قرار دارد. (بینش، ۱۳۳۷: مقدمه دیوان ظهیرالدین فاریابی) اگر چه ظهیرالدین فاریابی هیچگاه به دیار روم و قلمرو دولت سلاجقه روم سفر نکرد، با توجه به اینکه وی سال ها در آذربایجان می زیسته، اخبار دولت سلاجقه روم و سلاطین این دولت را داشته است. همزمان با حضور وی در آذربایجان، سلطان رکن الدین سلیمان شاه دوم نیز بر سلجوقیان روم، حکم می راند. ظهیرالدین فاریابی، قصیده ای بسیار زیبا با ۲۶ بیت در وصف این سلطان سلجوقی سرود و به پیشگاه وی ارسال داشت. « صدر امام ملک الکلام، ذوالبیانین، حاوی العلوم، جامع الفضایل ظهیرالدین فاریابی رحمه الله، در مدح حضرت او، مقالت خود را مشرف گردانید و مطلعش این است:

زلف سرمستش چو در مجلس پریشانی کند جان اگر جان درنیندازد گران جانی کند
عقل ها را از پریشان زیستن نبود گریز اندر آن مجلس که زلف او پریشانی کند
تا پریشان نیست بر سوسن نمی سایدعبیر چون پریشان گشت بر گل، عنبرافشانی کند
از تکبر، نرگس جادوی خون آشام او سوی عاشق، یک نظر با صد پشیمانی کند

عشق عالمگیر او چون عالم دل را گرفت
 گوی دل می افکنم در عرصه میدان عشق
 کس نداند تا در آن عالم چه ویرانی کند...
 تا مگر آن گوی را زلف تو چو گانی کند
 چنگ در فتراک عدل شامل سلطان زخم
 گر دل سخت تو با من سست پیمانی کند
 ظل حق سلطان اعظم شه سلیمان رکن دین
 آنکه گردونش خطاب اسکندر ثانی کند
 آنکه در ایوان او قیصر به خدمت دم زند
 و آنکه بر درگاه او فغفور، دربانی کند...
 صف زند دیو و پری هر لحظه تا بر تخت ملک شاه رکن الدین و الدنیا سلیمانی کند...»
 (ابن بی بی، بی تا: ۶۲-۶۱)

سلطان رکن الدین سلیمان شاه دوم که خود طبع شعری داشت، از شنیدن این اشعار به وجد آمد و به عنوان « جایزه این قصیده... »، دو هزار دینار سلطانی و ده سر اسب و پنج سر استر و ده شتر و پنج نفر غلام و پنج نفر کنیزک خو بروی رومی و پنجاه قد جامه از زربفت و اطلس ... بدو فرستاد... و در مبادرت و مسارعت او به خدمت بارگاه سلطنت، تحریض و مبالغت، ارزانی داشت...» (همان: ۶۲) با توجه به مرگ ظهیرالدین فاریابی در سال ۵۹۸ه.ق و در شهر تبریز، به نظر می رسد که شاعر مذکور، در کهولت به سر می برده و شاید همین امر سبب گردیده است که این شاعر، نتواند رنج سفری دیگر را تاب بیاورد.

۲- محمد بن غازی ملطیوی: تنها اطلاعی که از شرح زندگی و آثار محمد بن غازی ملطیوی وجود دارد، مطالبی است که خود وی در یکی از باب های کتاب *روضه العقول*، آورده است. اگرچه علامه محمد قزوینی در مقدمه کتاب *مرزبان نامه* و پس از وی نیز ذبیح الله صفا در کتاب تاریخ ادبیات ایران، مواردی را درباره شخصیت و آثار محمد بن غازی عنوان کرده اند بیانات این دو بزرگوار نیز تا حدود زیادی برگرفته از همان گفته های ملطیوی در کتاب *روضه العقول* است. (ملطیوی، ۱۳۸۳: ۱۳-۱۲ و وراوینی، ۱۳۶۳: مقدمه و صفا، ۱۳۶۷، ج ۲: ۱۳) ملطیوی در دومین باب کتاب *روضه العقول* که آن را به نام « باب احوال من صنع هذا الكتاب » عنوان نهاده است، به شرح زندگی خود می پردازد. از نوشته های وی در این باب، می توان دریافت که او در نیمه نخست سده ششم ه.ق و در یکی از شهرهای منطقه آناتولی شرقی با نام *مَلطیه* متولد شده است. وی در این شهر، به دانش اندوزی پرداخته و در نزد پدرش که نخستین معلم وی بود و سایر بزرگان شهر، به یادگیری علوم مختلف همت گماشته است: « پدرم غازی- انارالله برهانه- از وجوه و جوب در تربیت

من استقلال نمود و بر قدر امکان، احسان مبذول داشت... چون آن پیر مبارک در ناصیه من آثار نجابت مشاهده کرد و در بشره من انوار اقبال متلالی دید، مرا به معلم سپرد و در تحصیل فضایل و تحسین شمایل من جد نمود.» (ملطیوی، ۱۳۸۳: ۹۸)

ملطیوی، پس از فراگیری علوم مختلف، به دربار حکمران ملطیه راه یافته و از طرف وی به منصب انشاء برگزیده شد. کفایت و کاردانی وی در امور دیوانی، به حدی بود که خیلی زود از طرف حکمران به منصبی بالاتر از منصب انشاء، یعنی مقام وزارت، دست یافت. به قول خود ملطیوی، «اهلیت من در کفایت معظمت امور، جمهور را معلوم شد و استحقاق من در طلب معالی، خلق را ظاهر گشت. پادشاه، جهت نظام دولت و قوام مملکت به مکرمت من بیفزود و مرا صدر وزارت... کرامت فرمود و تمهید امور مملکت و تأکید احوال دولت به رأی و رویت من مفوض گردانید.» (همان: ۹۹)

به این ترتیب و با توجه به نوشته‌های ملطیوی، می‌توان دریافت که وی در دوران جوانی خویش توانسته است به مناصب مهمی مانند انشاء خاص و وزارت، دست یابد اما مطالعه این شرح حال نامه، به سبب کلی‌گویی‌های ملطیوی، مخاطب را دچار سردرگمی می‌سازد زیرا وی در هیچ کجای نوشته‌هایش، به نام پادشاه یا حکمران همزمان با خود اشاره نمی‌کند و فقط می‌نویسد: «... به حضرت پادشاه پیوستم؛ چون پادشاه، قوت براعت و کمال وراعت من بدید، مرا جاه خطیر و پایگاه نضیر، ارزانی داشت و بی‌تعلل، منصب انشاء، کرامت کرد...» (همان: ۹۸) و یا اینکه «... پادشاه، جهت نظام دولت و قوام مملکت، به مکرمت من بیفزود و مرا صدر وزارت کرامت فرمود.» (همان: ۹۹) این پادشاه که ملطیوی مدام از وی یاد می‌کند و سال‌ها مناصب انشاء خاص و وزارت وی را عهده دار بوده، چه نام داشته است؟ آیا از سلاطین سلجوقی روم بوده و یا از حکومت‌های محلی تُرک دیگری مانند دانشمندیان^۶ و بنی منگوجک^۷؟ با توجه به دوران زندگی ملطیوی و زمان احتمالی تولد و وفات وی و همچنین با علم به اینکه منطقه ملطیه تا سال ۵۶۴.ق جزء قلمرو خاندان دانشمندیان (آل دانشمند) بوده (Talbot Rice, 1997: 61-62) و در این سال به تصرف سلطان قلیچ ارسلان دوم درآمده و از طرف این سلطان به معزالدین قیصرشاه (فرزند قلیچ ارسلان) واگذار شده است، از همین رو ملطیوی یا در دربار دانشمندیان به مناصب انشاء و وزارت دست یافته و یا در دربار معزالدین قیصرشاه. از طرفی دیگر، نام وی به هیچ روی

در میان منشیان و وزیران دولت سلجوقیان روم نیست. هوتسما (مستشرق آلمانی) که در سال ۱۸۹۸م. برای اولین بار از این کتاب، سخن گفته، بر آن است که این کتاب در زمان حکومت معزالدین قیصرشاه بر ملطیه تألیف شده است: «بی تردید، در آن هنگام که زمان تألیف کتاب است، یکی از پسران قلج ارسلان سلجوقی، به نام معزالدین قیصرشاه در ملطیه حکومت می کرده است... احتمالاً نویسنده از طرف معزالدین، مأمور بوده که یک اثر ادبی به رشته تحریر درآورد...» (ملطیوی، ۱۳۸۳: ۶-۵)

وی مدت ها مناصبی مانند انشاء خاص و وزارت را بر عهده داشت تا اینکه از سوی درباریان، مورد سعایت و بدگویی قرار گرفت و رقبا برای بیرون راندن وی از صحنه قدرت، تلاش های فراوان نمودند. سرانجام نیز موفق شدند وی را از منصب وزارت پایین بکشند و زندانی سازند. خود ملطیوی در این باره می نویسد که «... آن جماعت که طواغیت در گاه و تماثیل بارگاه بودند... نیش در ریش خاطر من زدن آغاز کردند و در بلا و جلای من متوقف شدند و به تهمت زدن بی وجه و بهتان نامعلوم، مرا محبوس کردند و چون صید در قید کشیدند...» (همان: ۱۰۸) مدت زمان برکناری وی از منصب وزارت و سرانجام زندانی شدن وی، مشخص نیست و خود او نیز در کتابش به این موضوع اشاره ای نکرده است اما آنچه وی به طور مکرر از آن سخن می گوید، بیان چگونگی ورود سلطان رکن الدین سلیمان شاه دوم سلجوقی به محروسه ملطیه و استیلای این سلطان بر شهر مزبور است. رویدادی که تقریباً در حدود سال ۵۹۷ه.ق، به وقوع پیوسته و به یمن آن، ملطیوی نیز از بند رهایی یافته و موفق به دیدار با این سلطان سلجوقی روم می گردد: «... در حال، به احضار من مثال فرمود و در آن شب تار، مرا خورشید بنمود... سلطانی دیدم در حجر عنایت ایزدی تربیت یافته ... [بود]» (همان: ۱۰۹) سلطان رکن الدین سلیمان شاه پس از دیدن کفایت و کاردانی ملطیوی و شنیدن سرگذشت وی، مقامش را گرامی داشت و و از او خواست تا کتابی را که از چندی پیش نگاشتن آن را آغاز کرده بود تکمیل کند و به حضور سلطان تقدیم دارد. وی نیز بلافاصله زمین ادب بوسید و دستور سلطان را با جان و دل و پذیرا شد. او کتابی با نام روضه العقول را نوشت و به حضور سلطان، تقدیم داشت. این کتاب که در اصل تحریر دیگری از مرزبان نامه اسفهد مرزبان بن رستم بن شروین است، در نوع خود از کتب کم نظیر ادب فارسی است. «ارزش واقعی این اثر، آنگاه

آشکارتر خواهد شد که در کنار مرزبان نامه سعدالدین وراوینی قرار گیرد. چه از این طریق است که اهل تحقیق می‌توانند به میزان دخل و تصرفاتی که هر کدام از این دو منشی (سعدالدین وراوینی و محمد بن غازی ملطیوی) در اصل مرزبان نامه کرده‌اند، پی برد. «(نظری، ۱۳۷۹: ۱۳۶)

کتاب روضه العقول، در اصل دارای سیزده باب است که در این باب‌ها، ۹۱ حکایت را گفته است. نکات جالب توجه درباره این کتاب، آن است که اولاً ملطیوی، در باب اول کتاب - که با نام مناقب السلطان القاهر، عز نصره نامگذاری کرده است، مختصری در مورد چگونگی شکل‌گیری دولت سلاجقه روم می‌گوید و سپس، به مدح سلطان رکن‌الدین سلیمان شاه دوم می‌پردازد. ثانیاً، حجم روضه العقول، بیش از مرزبان نامه اصلی و تقریباً دو برابر آن است. به هنگام مقایسه این سه کتاب، یعنی مرزبان نامه اسفهد مرزبان بن رستم، مرزبان نامه سعدالدین وراوینی و روضه العقول ملطیوی، درمی‌یابیم که کتاب روضه العقول، ۴۰ حکایت بیش از کتاب‌های دیگر دارد و معلوم نیست که آیا این حکایات را ملطیوی به تحریر افزوده و یا اینکه سعدالدین وراوینی از باب تلخیص، آنها را از کتاب خویش انداخته است. (همان)

به این ترتیب، محمد بن غازی ملطیوی به یمن حضور سلطان سلیمان شاه دوم، آرامش می‌یابد و می‌تواند کتاب روضه العقول را به بهترین وجه به اتمام رساند و به سلطان تقدیم دارد. او در نخستین باب کتاب خود که در وصف سلطان سلیمان شاه است، در این باره چنین می‌نگارد که «مقصود این بنده کمینه حضرت مبارک خدایگانی سلطانی، از اثبات آن باب در این کتاب مفید، آن بود تا خلق را معلوم گردد که در دولت دیگران، این ضعیف چگونه مضطرب و مضطرب بوده است و در این عهد همایون - که از ضرر مصون باد - چگونه قرین سنا و بسطت... است و امید دارد به عواصف ایزد جل و عز - که اگر در اجل تأخیر افتد - هر کتاب که ترتیب رود، در هر نوع که باشد... بذل خداوند عالم سلطان قاهر [رکن‌الدین سلیمان شاه] باشد.» (ملطیوی، ۱۳۸۳: ۹۵)

۳- نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر، بر آن بود تا ضمن معرفی دولت سلاجقه روم، زمینه‌های تاریخی ورود زبان و ادب فارسی به قلمرو دو سلطان سلجوقی روم، یعنی سلطان قلیچ ارسلان دوم (از ۵۵۱

تا ۵۵۸ ه.ق) و سلطان سلیمان شاه دوم (از ۵۵۸ تا ۵۶۰ ه.ق) را مورد تبیین و واکاوی قرار دهد. نتایج حاصل از این پژوهش عبارتند از:

۱- از اوایل سده هفدهم میلادی، نویسندگان و پژوهشگران تاریخ و علوم اجتماعی، رابطه میان محیط (زیست بوم: Ecology) و فعالیت های انسانی، را مورد توجه قرار داده و بر آن بوده اند که شناخت فعالیت های انسانی بدون در نظر گرفتن محیطی که در آن زندگی می کنند، امکان ناپذیر نیست. البته برخی در این مسیر، افراط کرده اند، همه چیز را نشأت گرفته از محیط می دانند؛ چنان که پارکر (Parker)، ردیابی تمدن ها را در مسیر بادها جستجو می کند. از نظر وی، هر جا که باد خوب و مناسب، وزیدن گرفته باشد، تمدنی است و در جاهایی که باد، باد مناسبی نباشد، تمدن به قهقرا کشیده می شود.^۸ در تبیین سخن پارکر، می توان چنین گفت که بی تردید، وضعیت سوق الحیثی و آرامش موجود در هر منطقه و صد البته چگونگی برخورد حاکمان آن منطقه با عالمان، اندیشمندان و ادبای تحت استیلای خود، نقشی غیر قابل انکار در رونق فرهنگ و تمدن آن منطقه خواهد داشت. با مطالعه تاریخ سلجوقیان روم و پیگیری چگونگی قدرت گیری این دولت، دریافته ایم که محیط پیرامونی این دولت از همان زمان شکل گیری، دستخوش چالش های فراوانی است؛ چالش هایی با دولت های همجوار که به زودی، موجبات کشمکش هایی سیاسی را فراهم می آورد و منطقه را دچار ناآرامی می سازد. این ناآرامی محیط، حداقل نزدیک به یک قرن (از ۴۷۰ تا ۵۵۱ ه.ق) ادامه یافته است و خود از عوامل اصلی رکود فرهنگی و ادبی سده نخست حاکمیت سلاجقه روم است.

۲- پس از گذشت نزدیک به یک قرن از شکل گیری سلطنت سلاجقه روم، نقطه عطفی در تاریخ این دولت شکل گرفت. این نقطه عطف، بر تخت نشستن سلطان قلیچ-ارسلان دوم و پیروزی های مداوم وی مقابل دو دشمن دیرین دولت سلاجقه روم، یعنی دانشمندیان و امپراطوری بیزانس بود. به این ترتیب که سلطان، در گام نخست، دولت دانشمندیان سیواس را از میان برداشت و در دومین گام، دولت بیزانس را در سال ۵۷۲ ه.ق، در نبردی سرنوشت ساز، به سختی درهم کوبید. از این زمان به بعد، تثبیت اوضاع سیاسی قلمرو سلاجقه روم از یکسو و علاقه این سلطان به فرهنگ و ادب از سوی دیگر، باعث

گردید تا دربار وی، محلی برای حضور شعرا و ادبا گردد. نه تنها دربار خود سلطان بلکه دربار هر یک از فرزندان وی نیز محلی امن و آرام برای حضور بزرگان و نویسندگان شد.

۳- همراه شدن این آرامش و ثبات سیاسی با عشق و علاقه سلاطین ترکی همچون قلیچ‌ارسلان دوم و سلطان سلیمان شاه دوم به زبان و ادب فارسی، مقدمات حضور شعرا، ادبا، عرفا و اندیشمندان فارس‌زبان را به قلمرو و دربار سلاجقه روم فراهم ساخت و یا حداقل این بزرگان را بر آن داشت تا اشعاری را در مدح سلاطین شعر دوست و ادب‌پرور سلجوقی روم بسرایند و یا آثار خویش را به نام آنها مزین سازند. عالمان و شاعرانی فارس‌زبان همچون حبیب بن ابراهیم تفسیسی، نظامی گنجوی، محمدبن غازی ملطیوی و ظهیرالدین فاریابی، جایگاه ادب و زبان فارسی را در دربار و قلمرو سلاجقه روم، به اوج تعالی رساندند. تا جایی که به قول نویسنده کتاب *الامور العلائیه فی الامور العلائیه*، در قلمرو سلاجقه روم، «امور علما و فضلا و ادبا و شعرا رونق گرفت و بازار ارباب هنر و اصحاب ادب را در عجم و عرب، رواجی بی‌نهایت ظاهر شد...» (ابن بی‌بی، بی تا: ۱۶)

یادداشت‌ها

- ۱- تَوَعَّلٌ = دور رفتن، تعمق کردن، فرو رفتن در امری. (لغت نامه دهخدا، ۱۳۸۵، ج ۱: ۸۰۷)
- ۲- کیمخت: پوست دباغی شده و چین دار. (ر.ک.: صفا، ۱۳۷۸، ج ۲: ۷۸۸)
- ۳- فِطام: جدا کردن طفل از مادر و موقوف کردن شیرخوارگی کودک بعد از دوسالگی. برای نمونه، در *تاریخ الوزراء*، به هنگام عزل یکی از دبیران عهد اتابکان آذربایجان، چنین آمده است که: «عزل دیوان طغرا، بر کریم‌الدین، سخت‌تر از فطام بود بر کودک شیرخوار...». (نجم‌الدین ابوالرجاء قمی، ۱۳۶۳). *تاریخ الوزراء*. تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ص ۱۹۷)
- ۴- قَعید: همنشین. (ر.ک.: آیتی، عبدالمحمد، ۱۳۸۳). *تحریر تاریخ و صاف*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ص ۲۱۲).
- ۵- نحر: همراه دانا و زیرک. کنایه از دانش و علم. (ر.ک.: ابوالشرف ناصح بن زفر جرفادقانی، ۱۳۷۴). *ترجمه تاریخ یمینی*. به اهتمام جعفر شعار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، زیرنویس ص ۶۲)

- ۶- آل دانشمند (دانشمندیان = دانشمندیه): دودمانی ترکمان تبار بودند که در سده‌های ۵ و ۶ ه.ق / ۱۱ و ۱۲ م. در شمال، مرکز و خاور آناتولی فرمان می‌راندند. مرکز قدرت ایشان در اصل، منطقه سیواس، توقات و نیکسار در مرکز و شمال شرقی آناتولی بود. قلمرو امیرنشین دانشمندیان به طور موقت تا آنکارا نیز گسترش می‌یافت. امیر دانشمند احمد غازی، نخستین مسجد شهر توقات را در سال ۴۶۶ ه.ق / ۱۰۷۴ م. بنا کرد و مرکز امیرنشین کوچک دانشمندیان را به وجود آورد. (احمد بن یوسف القرمانی، اخبار الدول و آثار الاول فی التاریخ (بیروت: بی نا، بی تا)، ص ۲۹۲).
- ۷- منگوجکیان یا آل منگوجک، حکومتی محلی و ترک‌نژاد بودند که نسل آنها به امیری ترک با نام امیر منگوجک غازی بر می‌گشت. آنان همزمان با سلاجقه روم، بر بخشی از نواحی آناتولی همچون ارزنجان و کماخ، حکومت می‌کردند. (باسورث، ۱۳۸۱: ۴۱۶)
- ۸- برای اطلاع بیشتر ر.ک: داریوش آشوری. (۱۳۸۹). تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ. تهران: نشر آگه، ص ۹۶-۹۵.

فهرست منابع

- ۱- آشوری، داریوش. (۱۳۸۹). تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ. تهران: آگه.
- ۲- آقسرائی، محمود بن محمد. (۱۳۶۲). تاریخ سلاجقه یا مسامره الاخبار و مسایره الاخبار. به اهتمام و تصحیح عثمان توران. تهران: اساطیر.
- ۳- آیتی، عبدالمحمد. (۱۳۸۳). تحریر تاریخ و صاف. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۴- ابن اثیر، عزالدین علی. (۱۳۵۱). الکامل فی التاریخ، ج ۱۶. ترجمه ابوالقاسم حالت. تهران: علمی.
- ۵- ابن بی بی المنجمه، حسین بن محمد. (بی تا). الاوامر العالیه فی الامور العالیه. بی جا. بی نا.
- ۶- _____ (۱۳۵۰). مختصر سلجوقنامه، چاپ شده در: اخبار سلاجقه روم. به اهتمام محمد جواد مشکور. تهران: کتابفروشی تهران.
- ۷- ارطغرل، علی. (۱۳۸۴). «منبع‌شناسی توصیفی تاریخ سلجوقیان آناتولی». مجله کتاب‌ماه تاریخ و جغرافیا. شماره ۱۰۳-۱۰۱، ص ۷۵-۴۰.
- ۸- القرمانی، احمد بن یوسف. (بی تا). اخبار الدول و آثار الاول فی التاریخ. بیروت: بی نا.
- ۹- باسورث، ادmond کلیفورد. (۱۳۸۱). سلسله‌های اسلامی جدید راهنمای گاهشماری و تبارشناسی. ترجمه فریدون بدره‌ای. تهران: مرکز باستان‌شناسی اسلام و ایران.
- ۱۰- بنداری اصفهانی. (۱۳۵۶). زبده النصره و نخبه العصر (تاریخ سلسله سلجوقی). ترجمه محمد حسین جلیلی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

- ۱۱- بیهقی، خواجه ابوالفضل محمد بن حسن. (۱۳۸۱). **تاریخ بیهقی**. تصحیح خلیل خطیب رهبر. تهران: مهتاب.
- ۱۲- تالبوت رایس، تامارا. (۱۳۸۹). **سلجوقیان در آسیای کهن**. ترجمه رقیه بهزادی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- ۱۳- جوینی، عطاملک. (۱۳۸۲). **تاریخ جهانگشا**. تصحیح علامه محمد قزوینی. تهران: دنیای کتاب.
- ۱۴- خسروشاهی، رضا. (۱۳۵۰). **شعر و ادب فارسی در آسیای صغیر**. تهران: بی نا.
- ۱۵- راوندی، محمد بن سلیمان. (۱۳۶۳). **راحه الصدور و آیه السرور**. با تصحیح محمد اقبال و حواشی مجتبی مینوی. تهران: امیر کبیر.
- ۱۶- رضازاده شفق، صادق. (۱۳۵۲). **تاریخ ادبیات ایران**. شیراز: دانشگاه شیراز.
- ۱۷- ریاحی، محمد امین. (بی تا). «تفلیسی، پشاهنگ فارسی نویسی در دیار روم». *مجله آئینه*، شماره (جلد) هفتم، ص ۶۲۵-۶۲۰.
- ۱۸- ظهیرالدین نیشابوری. (۱۳۳۲). **سلجوقنامه ظهیری**. با مقدمه اسماعیل افشار. تهران: کلاله خاور.
- ۱۹- فاریابی، ظهیرالدین. (۱۳۳۷). **دیوان شعر**، به کوشش تقی بینش. مشهد: باستان.
- ۲۰- فروزانی، ابوالقاسم و روستا، جمشید. (۱۳۸۹). «نگرشی تحلیلی به اقدامات مذهب-الدین علی دیلمی، از وزرای ایرانی دربار سلاجقه روم». *مجله پژوهش های تاریخی ایران و اسلام*. دانشکده ادبیات دانشگاه سیستان. شماره ۶، ص ۱۲۹-۱۰۵.
- ۲۱- قمی، نجم الدین ابوالرجاء. (۱۳۶۳). **تاریخ الوزراء**. تصحیح محمد تقی دانش پژوه. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی
- ۲۲- کلوزنر. کارلا. (۱۳۸۱). **دیوان سالاری در عهد سلجوقیان**. یعقوب آژند. تهران: امیر کبیر.
- ۲۳- ملطیوی، محمد بن غازی. (۱۳۸۳). **روضه العقول** (تحریر دیگر مرزبان نامه). گچساران: دانشگاه آزاد اسلامی.
- ۲۴- وراوینی، سعد الدین. (۱۳۶۳). **مرزبان نامه**. مصحح محمد روشن. تهران: بنیاد فرهنگی ایران.
- ۲۵- صفا، ذبیح الله. (۱۳۶۷). **تاریخ ادبیات در ایران**. تهران: فردوس.
- ۲۶- مشکور، محمد جواد. (۱۳۵۰). **اخبار سلاجقه روم**. تهران: کتابفروشی تهران.
- ۲۷- نظامی گنجوی، جمال الدین ابو محمد الیاس. (بی تا). **مخزن الاسرار**. به کوشش وحید دستگردی، تهران: بی نا.

- ۲۸- نظری، جلیل. (۱۳۷۹). «آثار ادبی پارسی در روم شرقی تا قرن هفتم». مجله کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره ۳۹، ص ۲۸-۳۳.
- ۲۹- نویسنده ناشناس. (۱۳۶۹). تاریخ آل سلجوق در آناتولی. مقدمه و تصحیح و تعلیقات نادره جلالی. تهران: میراث مکتوب.
- ۳۰- هولت، پی.ام. و دیگران. (۱۳۸۷). تاریخ اسلام کمبریج. ترجمه تیمور قادری. تهران: مهتاب.
- ۳۱- همدانی، رشیدالدین فضل‌الله. (۱۳۸۶). جامع التواریخ (تاریخ آل سلجوق). تصحیح محمد روشن. تهران: میراث مکتوب.
- ۳۲- یوسفی حلوائی، رقیه. (۱۳۸۱). روابط سیاسی سلاجقه روم با ایلخانان. تهران: امیرکبیر.
- 33- Talbot Rice, Tamara. (1997). **The Seljuks in Asia Minor**. General editor Glyn Daniel. London: Thames and Hudson.
- 34- Cahen, Claude. (1968). **Pre-Ottoman Turkey**. Translated from the French by J. Jones-Willims. London: Sidgwick and Jackson.
- 35- Fleet, Kate. (2009). **The Cambridge history of Turkey**. Volume 1 Byzantium to Turkey, 1071-1453. Cambridge University Press.
- 36- Page, Gill. (2008). **Being Byzantine Greek identity before the Ottomans**. Cambridge University Press.
- 37- Magdalino, Paul. (1993). **The empire of Manuel I Komnenos 1143-1180**. Cambridge University Press.